

نقد
اقتصاد سیاسی

حق به شهر، به مثابه دالّ فراگیر

پرویز صداقت



نقد اقتصاد سیاسی

مردادماه ۱۳۹۶

(یک)

«حق به شهر» حق جمعی ساکنان شهرها در بهره‌گیری از شهر در چارچوب اصول دموکراسی و برابری و همبستگی، و پایداری و عدالت اجتماعی است. در این حق جمعی، به‌ویژه حقوق آنانی اهمیت می‌یابد که در فرایند زایش و رشد شهرها و در برنامه‌های توسعه مورداعتنا قرار نگرفته‌اند. براساس این حق، فرودستان، اقلیت‌ها و به حاشیه رانده‌شدگان مشروعیت سازمان‌دهی و کنشگری می‌یابند تا حق خود و نسل‌های آینده را برای مدیریت آزادانه‌ی فضای زیست و دست‌یابی به سطح مناسب زندگی طلب کنند.

شهر، علاوه بر آن که مکان مهم گردش و تحقق ارزش است در خلق ارزش نیز نقش تعیین‌کننده دارد. پس، به شهر نباید به‌عنوان فضایی صرفاً برای گردش و تحقق ارزش نگریست، بخش مهمی از تولید ارزش نیز در فضای شهری محقق می‌شود.

زایش و رشد شهرها در دهه‌های اخیر اساساً تابعی از اراده‌ی قدرتمندان، الزامات و نیازهای انباشت سرمایه و ضرورت خلق و جذب ارزش بوده است. در مقابل دیدگاهی که توسعه‌ی شهری را تابعی از دستور، تابعی از نیازهای برنامه‌های رشد اقتصادی و انباشت و خلق و جذب ارزش می‌داند، گفتمان «حق به شهر» از اختیار «ما، یعنی دیگران»، نه فرادستان و قدرتمندان، در شکل دادن به فرایند زایش و رشد شهرها می‌گوید. به همین دلیل در مطالبات حق به شهر، این حقوق فرودستان، کارگران، زنان، کودکان، به‌حاشیه رانده‌شده‌ها، اقلیت‌ها، معلولان و ناتوانان و جنبش‌های هویت‌گراست که اهمیت می‌یابد.

به سبب تناقض ذاتی حقوق این گروه‌ها با گروه‌های فرادست جامعه، حق به شهر، دالّ فراگیر مقاومت و کنشگری در شهرهای کژساختار و کژکارکرد می‌شود.

بدین ترتیب دیالکتیک فضا و فرایند، انباشت و تولید فضا بر مبنای آن، نوع مقاومت ما را نیز رقم می‌زند: تصاحب فضا برای چیرگی بر فرایندها. در حق به شهر بر تصاحب فضاها تأکید می‌شود تا به مدد آن چیرگی بر فرایندها حاصل شود.

درخواست‌های بازتولید اجتماعی در مطالبه‌گری حق به شهر، به مطالبات مرتب با دسترسی به معیشت، سرپناه و فضاهای شهری، دسترسی به آب سالم، حمل‌ونقل، آموزش، بهداشت، فرهنگ، محیط زیست پایدار و مشارکت دموکراتیک اشاره دارد. پس، مقابله با کالایی‌سازی سرپناه و فضاهای مشاع، آب و بهداشت و آموزش، و درخواست برای توسعه‌ی حمل‌ونقل و رفاه و فضاهای عمومی، آزادی‌های مدنی و سبک زندگی، مشارکت و خودمدیریتی مستقیم، فی‌نفسه مطالبه‌گری حق به شهر است و مشارکت‌کنندگان در مطالبات حق به شهر طیف گسترده‌ای از تهی‌دستان و کارگران شهری، تا زنان، طبقه‌ی متوسط جدید و اقلیت‌ها را دربرمی‌گیرد.

(دو)

تهران امروز و دیگر کلان‌شهرهای ایران در تمامی سال‌های سه دهه‌ی گذشته عمدتاً تحت تأثیر دو نیروی مستقل که گاه مقوم هم بودند و گاه در تباین با یکدیگر، شکل گرفتند و تغییر شکل یافتند. از یک سو، نیروی تحمیل‌گرایش‌ها، سلیقه و سبک زندگی موردنظر حاکمان در شکل‌بخشیدن به کالبدها و زیست‌روزمره‌ی شهری و کنترل شهروندان، و از سوی دیگر الزامات انباشت سرمایه در اقتصاد ایران. چنین است که کلان‌شهرهای ما تبلور ویژگی‌ها و تناقض‌های ساختار سیاسی - ایدئولوژیک و نیز رشد مناسبات سرمایه‌داری در ایران بوده‌اند.

به طور مشخص، در عرصه‌ی اقتصاد سیاسی تخریب و بازسازی مداوم شهرها سازوکاری پیوسته برای خلق مازاد و نیز ایجاد مجراهایی برای جذب منابع سرمایه‌ی مازاد بوده است. در این فرایند، شهر وسیله و تمهیدی در خدمت تولید و جذب سرمایه‌های مازاد، یعنی اساساً کالبدی در حال تخریب و بازسازی دایم در جهت نیازهای انباشت سرمایه بوده است.

اقتصاد سیاسی کلان‌شهرهای ایران تصویری تمام‌عیار از همه‌ی ویژگی‌ها و تناقض‌های اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران در چهار دهه‌ی اخیر بوده است: تصاحب مستمر به مدد سلب مالکیت از عموم مردم، از جمله به شکل تصاحب منابع مشترک و مشاع برای کسب سودهای خصوصی، جایگاه تعیین‌کننده‌ی نهادهای فرادولتی در تصرف و تجهیز و تخصیص منابع، نقش تعیین‌کننده‌ی سرمایه‌های مالی، تجاری، مستغلاتی و پیمانکاری و شکل‌گیری سرمایه‌های چندرگه در قالب نهادی بنگاه‌های گول‌پیکر چندرشته‌ای.

فضاهای اصلی شهرهای ما اکنون فضاهایی تخصیص یافته به فرایندهای زادورشد سرمایه‌های مالی و تجاری و مستغلاتی و نیز تبلیغ مداوم سبک زندگی و ایدئولوژی موردنظر حاکمان است. در چنین حالتی، پروژه‌های شهری اساساً تعریف فرصت‌های سودآور سرمایه‌گذاری برای سرمایه‌ها و یا تمهیدات کالبدی برای پروپاگاندا‌ی سیاسی - ایدئولوژیک است، نه پاسخ به نیازهای شهروندان و ساکنان شهر.

در این فرایند بی‌وقفه، نه تنها فضاهای زیست‌جمعی ما که ما خود نیز هر روز ویران و به شکل دیگری بازساخته می‌شویم. این تخریب و بازسازی پیوسته، نه تنها پیوند ما با خودمان، بلکه حافظه و میراث جمعی ما، و پیوندمان با گذشته را نیز ویران می‌کند و جایگزین آن دنیایی در هاله‌ای ایدئولوژیک، یک‌سر کالایی و از خودبیگانه و سوداگر و انومیک است.

در کلان‌شهرها، ما دیگر گذشته‌ای نداریم، هرچه هست مجموعه‌ای است بی‌انتها از خودروها و آدم‌های منزوی و تنها و خشم‌زده، مصرف‌کننده‌ها و زباله‌گردها، فروشندگان و دلالان، تن‌فروشان و پانداها،... همگی حک شده در فضایی بیگانه‌ساز، و همزمان بی‌هیچ پیوندی با یکدیگر. اگر فرایندهای بیگانه‌ساز تنیده و حک شده در فضاهای بیگانه‌ساز هستند برای دگرگون ساختن فرایندها به تسخیر فضاها نیازمندیم.

فرایند توسعه‌ی شهری ما فرایند سلب مالکیت، قطبی‌سازی، حصارکشی، به حاشیه‌راندن، به‌نشین‌گری و مبتنی بر مراقبت‌ها و نظارت‌های مستمر و تولید فضاهایی برای ایدئولوژی رسمی و پروپاگاندای سیاسی بوده است. چنین است که شهرهای ما هرچه توسعه‌یافته‌تر باشد از خود بیگانه‌سازتر شده است.

تمامی بحران‌های حاد امروز ما به نمایان‌ترین شکل در فضای شهری مشهود است. بحران قطبی‌شدن اقتصادی و اجتماعی در شکل محله‌های متفاوت ثروتمندنشین و فقیرنشین، بحران مالی‌گرایی در شکل اشغال‌گران‌ترین فضاهای شهری توسط سرمایه‌ی مالی و تبلور بخش عمده‌ی دارایی‌های سمی بانک‌ها در قالب مستغلات، بحران تقاضای مؤثر در شکل انبوه‌خانه‌های خالی در برابر انبوه‌نیازمندان به مسکن و سرپناه، و عدم دسترسی کافی به منابع موردنیاز برای بازتولید اجتماعی اعم از خوراک و بهداشت و پوشاک، آموزش و ورزش و تفریح، در برابر کالاشدگی روزافزون همه‌ی این ضرورت‌ها، بحران محیط زیست و هوا و خاک و آب آلوده در برابر محیط زیست کالایی‌شده، بحران به حاشیه‌راندن فرهنگ متعالی و فرهنگ پیشرو در برابر جولان سلبریتی‌ها و فرهنگ ابتذال و کالایی و فرهنگ ایدئولوژیک.

بحران گودبرداری‌های به حال خود رهاشده، برج‌های نیمه‌ساخته و پروژه‌های ناتمام، مراکز خرید بزرگ با مغازه‌هایی خالی؛ بحران جولان نهادهای فرادولتی در تمامی عرصه‌های زندگی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ما؛

بحران فساد سیستمی و بوروکراسی بیمار و فاسد مدیریت شهری؛ بحران گروه‌های هویتی، زنان و اقلیت‌ها؛ و بی‌اعتنایی و نگاه سوداگرانه‌ی هر دو جناح میانه‌رو و محافظه‌کار به شهر، در شهری معلق در اضطراب و هراس و فروماندگی.

در این ملغمه‌ی بی‌انتهای بحران‌ها، شاهد انسان‌های منفرد و تنها، هویت‌های منفرد و تنها، هستیم. در چنین حالتی، وظیفه‌ی ما ساختن سوژه‌های جمعی است. ساخت سوژه‌ی جمعی نیازمند اندیشه‌ورزی و کنشگری توأمان است. اگر محل کار جایی مناسب برای طرح مطالبات صنفی است، محل زیست و سکونت، شهر، جایی برای پیوندزدن مطالبات متعدد گروه‌های متعدد با یکدیگر و شکل‌گیری مقاومت جمعی است.

حق به شهر یک گفتمان صرف نیست. تحقق آن نیازمند پراکسیسی ائتلافی از کارگران و زحمتکشان شهری، طبقه‌ی متوسط جدید، تهی‌دستان و به حاشیه رانده‌شدگان، اندیشه‌ورزان و فعالان فرهنگی و هنری، زنان، دانشجویان، و فعالان سازمان‌های مردم‌نهاد، برای شناخت و آگاهی‌بخشی، سازمان‌دهی و کنشگری، حول مطالبات در محورهای بازتولید اجتماعی و خلق فضایی نو برای ساکنان شهرهاست.

(سه)

«امروز»، زمانی «تاریخ» خواهد شد. در لحظه‌ی امروز اما، وظیفه‌ی ما تلاش برای درک آن به‌مثابه یک لحظه‌ی تاریخی برای کنشگری است؛ در عین حال که هنوز «امروز» است و در عین حال که هنوز از قدرت تأثیرگذاری بر آن برخورداریم.

امروز، طلب حق به شهر مطالبه‌ای برای تأثیرگذاری در لحظه‌ی کنونی به‌مثابه تاریخ است. این حق تنها حق مطالبه‌گری برای زندگی روزمره‌ی شهری نیست، که بنای یک‌سر متفاوت جهانی دیگرگون را در دستور دارد. از این روست که هم یک نیاز امروز و هم یک پروژه‌ی اتوپیایی همیشگی است.

پروژه‌ی اتوپیایی ضروری است، چراکه به کنش ما جهت می‌بخشد و ما را از گرداب روزمره‌گی و دل‌مشغولی با انواع نمایش‌های این جامعه‌ی نمایش نجات می‌دهد. در این بستر، مسأله‌ی کلیدی مفصل‌بندی مطالبات برای نیازهای پایه‌ای بازتولید اجتماعی ساکنان شهر و دستور کار یک پروژه‌ی اتوپیایی برای جهانی عادلانه و دموکراتیک و رهایی‌بخش است. ما باید متعهد به تخیل برای ساخت نوع به‌تمامی متفاوتی از فرایندها و فضاهای شهری باشیم.

حق به شهر در دو بُعد اهمیت دارد: از سویی مطالبه و ضرورت و نیازی است برای بازتولید اجتماعی و کالبدی در شهر و از سوی دیگر یک پروژه و یک مطالبه‌ی جمعی برای شهری جدید است که تبیین‌کننده‌ی حق برخورداری از چیزی است که وجود ندارد: حق به جهانی دیگرگون.